بسم‌الله الرحمن الرحیم

**فهرست مطالب:**

[تقلید ابتدایی از میت 2](#_Toc436607132)

[مرور گذشته 2](#_Toc436607133)

[تقریر وجه اول 2](#_Toc436607134)

[الف) پاسخ اول به وجه اول 2](#_Toc436607135)

[ب)پاسخ دوم به وجه اول 3](#_Toc436607136)

[جمع‌بندی 4](#_Toc436607137)

[تقریر وجه دوم 4](#_Toc436607138)

[پاسخ اول به وجه دوم 4](#_Toc436607139)

[پاسخ دوم به وجه دوم 4](#_Toc436607140)

[پاسخ سوم به وجه دوم 5](#_Toc436607141)

[تقریر وجه سوم 5](#_Toc436607142)

[پاسخ اول به وجه سوم 6](#_Toc436607143)

[پاسخ دوم به وجه سوم 6](#_Toc436607144)

# تقلید ابتدایی از میت

# مرور گذشته

بحث در این مورد بود که آیا تقلید ابتدایی از میت جایز است یا خیر؟ مقدماتی را در این باب ذکر کردیم. اقوال و احتمالات را بیان کردیم. ابتدا ادله عدم جواز را مطرح کردیم. در ادامه بحث، به دلیل چهارم رسیدیم. دلیل چهارم این بود که رأی میت با مرگ خود مفتی منعدم می‌شود و ارجاع به وی، یعنی ارجاع به رأی منعدم و رأیی که وجود ندارد. اولین چیزی که برای شمول یک دلیل لازم است، این است که موضوع محرز باشد. در اینجا نیز رأیی نیست و در نتیجه موضوع محرز نیست. این استدلال نیز به سه وجه تقریر شد.

الف) وقتی شخص بمیرد، نظر هم تابع خود اوست و چیزی باقی نیست.

ب) برفرض اینکه بگوییم خود شخص باقی است، رأی باقی نیست. عرف وجود مفتی را بعد از موت قبول می‌کند ولی رأی وابسته به اجتهاد است، اجتهاد نیز وابسته به این است که وصل به واقع نباشد.

ج)موضوع تقلید، رأی و نظر نیست. بلکه فتوا است، فتوا یک امر انشائی و اعتباری است. قطعاً با مرگ مفتی، فتوا منعدم می‌شود.

## تقریر وجه اول

در ادامه در مورد وجه اول دو مطلب وجود دارد.

### الف) پاسخ اول به وجه اول

بنابر عرف متشرع ما قبول داریم که شخص منعدم نمی‌شود و بعد از مرگ حیات برزخی دارد.

ما در این مطلب مناقشه‌ای داشتیم و بیان کردیم که درست است حیات برزخی واقعیت است،‌اما درجات متفاوتی دارد. به خاطر تفاوت درجات، انسان نمی‌تواند مطمئن بشود، عرف متشرع، حکم بقا می‌کند. ما حیات برزخی را قائلیم. وجود شخص نیز به بقاء نفس است. اما نوع بقا و آگاهی درجاتی دارد، ممکن است در برزخ، این رتبه، صدق حیاتی که مقوم رأی باشد، وجود نداشته باشد.

### ب)پاسخ دوم به وجه اول

 پاسخ دوم این است که از نظر عرفی و علمی، رأی به معنای مصدری، قوامش به حیات شخص است. اما رأی به معنای اسم مصدری و حاصل نظر کارشناس و مجتهد، متقوم به حیات شخص نیست. حدوثاً وقتی مرتبط با او باشد، بقائاً عرف این را امری می‌داند که مرتبط با اوست، حتی اگر الآن رابطه‌اش قطع شده باشد. امری که حاصل تلاش ذهنی یک دانشمند است، ‌انتساب این نظر به او، فقط این است که در حدوث از او صادر شده باشد، اما در بقاء، این را مستقل در نظر می‌گیرد. برای آن مرگ و زندگی مستقلی در نظر گرفته می‌شود. تابعی از زندگی و شخص صاحب‌نظر نیست. این هم در عرف علما و عقلا وجود دارد.

در تعابیر جدید و در فضای دانشمندان غربی‌ مثل کوپر، کارهایی در این مورد انجام شده است. اسم این را جهان سوم گذاشته‌اند و می‌گویند غیر از عالم واقع که حقایق عالم واقع است و غیر از نفسی که واقع را می‌فهمد، اندیشه‌ها و آرا عالمی دارد. یک جهان اعتباری دارد و این جهان، دارای قوانینی است. فضایی است که تئوری‌ها و دیدگاه‌ها در آن وجود دارد و باقی است، حتی اگر اتصالش به گوینده قطع شده باشد. مثل اصوات و تصاویری است که در یک سی‌دی، هارد وجود دارد با اینکه صاحب خود آن عکس از بین رفته باشد.

حتی مجتهد وقتی رساله‌اش را می‌دهد، این فتاوا در ذهنش است حتی اگر ذهنی باقی نباشد، رأی و تئوری، یک هویت مستقلی دارد و باقی است. این اختصاص به متشرعه ندارد و در تمام محیط‌های علمی این‌چنین است. این مجاز نیست. مثلاً می‌گویند نظریه نسبیت، نظریه انیشتین است. ما در اینجا اصلاً کاری به حیات برزخی نداریم. ممکن است حیات برزخی شخص، یک رتبه‌ی ضعیفی باشد و حالت کما باشد یا کسانی که اصلاً به حیات برزخی اعتقاد ندارند، باز این آرا و نظرها، محکوم به بقا است و باقی است، حتی وقتی باطل می‌شود، یک بقای اعتباری برای آن حاصل است.

دیدگاه‌هایی در فلسفه و کلام وجود دارد که جزء اموری است که قطعاً باطل است، ولی باز در فضای مجازی و اعتباری این امر، باقی است و مستند به آن می‌شود.

ما در اینجا به دو نکته تأکید می‌کنیم:

1. بقاء آرا و فتاوا حتی اگر ارتباطشان با مبدأ قطع بشود.

2. انتساب این رأی نیز باقی است. مثلاً می‌گوییم این رأی ابن سینا است و یا نسبیت انیشتین است. در اینجا حتی اگر ارتباط بالفعل آن قطع شده باشد، ولی ارتباط حین تولید، مصحح آن است که در بقا نیز انتساب داده بشود، حتی اگر ارتباط واقعی نداشته باشد.

در نتیجه می‌گوییم وقتی نظری از کسی صادر بشود، این نظر همیشه باقی است. وقتی نظریه را انتاج کرد در فضایی می‌آید که دیگر معدوم نمی‌شود. از طرفی بقائاً نیز به او منتسب است.

این پاسخ دوم، به نظر صحیح می‌آید. بحث جهان سوم را بیان نمی‌کنیم، اما نکته‌ی کلیدی این نظریه جهان سوم، به نظر قابل‌قبول است.

#### جمع‌بندی

دلیل اول که وقتی شخص منعدم می‌شود، رأی او نیز منعدم می‌شود، دارای دو مقدمه است. یکی شخص منعدم بشود، که ما گفتیم ما قائل به حیات برزخی هستیم. مقدمه دوم نیز گفتیم صحیح نیست و رأی وی باطل نخواهد شد.

وقتی کسی دو نظر می‌دهد، مثلاً رأی اول را می‌دهد ولی بعد رأی دومی را به خاطر کامل‌تر بودن بیان می‌کند، در این صورت نیز باز رأی اول را با قیدی به شخص نسبت می‌دهند. این در باب اجتهاد درست نیست و نمی‌توانیم ارجاع به رأی متقدم کسی بدهیم. این به خاطر انصرافی است که در دلیل اجتهاد است. ولی با همه این تفاسیر، انتساب این رأی به شخص وجود دارد. منعدم نشده است و مربوط به شخص است.

## تقریر وجه دوم

وجه دوم این بود که وقتی شخص اتصال به واقع می‌کند، دیگر رأی و نظر نیست و کشف واقع است. این در نقطه‌ِی مقابل وجه اول است. وجه اول می‌گوید شخص بعد از مرگ منعدم می‌شود، ولی در تقریر دوم می‌گوید که شخص بعد از مرگ، کشف وقایع را می‌کند و دیگر رأی اجتهادی وی مصداقیت ندارد.

در این مورد نیز چند پاسخ وجود دارد.

### پاسخ اول به وجه دوم

آنچه در دلیل، ملاک ارجاع به مجتهد است، رأی و نظر اجتهادی است. رأی و نظر اجتهادی نیز یک نوع بقایی در عالم دارد و انتماء به شخص دارد به خاطر این‌که حدوثش از وی بوده است. در بقا، این رابطه قطع می‌شود، اما بقاء اعتباری خود را حفظ می‌کند.

### پاسخ دوم به وجه دوم

در حیات برزخی معلوم نیست که شخص به متن واقع برود و تمام حقایق عالم در برزخ برای او کشف بشود. به این شکل نیست که هر کسی که از دنیا می‌رود، تمام چیزهایی که امام معصوم (ع) می‌داند، او نیز متوجه می‌شود. حیات برزخی یک پرتو از حیات شخص در این دنیا است و نمی‌توانیم بگوییم که تمام حقایق بر او روشن می‌شود. باید گفت همیشه این شکل نیست که شخص بعد از مرگ به صورت تام، به یک دید واقعی می‌رسد.

### پاسخ سوم به وجه دوم

اینکه بگوییم رأی تبدل پیدا می‌کند به واقع، اگر به نحو علم متعارف باشد، می‌توانیم بگوییم تبدیل صورت گرفته است. اما در این دنیا، ‌در کشف و شهود، ممکن است خدمت معصوم (ع) برسد و برای او دیگر صدق رأی نکند، اما وقتی به شکل غیرمتعارف، مطلبی را متوجه می‌شود، برای اینکه بگوییم موضوع رأی و اجتهاد از اعتبار ساقط شده است، کافی نیست. این موجب نمی‌شود که بگوییم رأی مجتهد از بین می‌رود. زیرا همان‌طور که در مقدمات اجتهاد گفتیم، مجتهد موظف است رأیی مستند بر روش‌های متعارف اجتهادی را عرضه بکند. ممکن است کشف به او کمک بکند تا رأی اجتهادی‌اش را تکمیل بکند، ولی آن نمی‌تواند موجب سقوط اعتبار رأی اجتهادی بشود. باید از راه‌های متعارف مسیر اجتهاد را سیر کند.

اگر مجتهد از طریق غیرمتعارف به چیزی علم پیدا کرد، وقتی‌که از روی آیه و روایت نیز می‌رود، همان نظر را بیان می‌کند. فتوا دادن بر جایی که علم دارد، محل بحث می‌تواند باشد، اما بحث ما این است که یک روش غیرمتعارفی برای وی حاصل شده است که او تکلیف ندارد که آن را عوض کند.

عناوینی مثل رأی و نظر مهم نیست، بلکه خروجی نظر شخص و کشف وی،‌مهم است. ممکن است این رسیدن به واقع، ‌از طریق اجتهاد باشد یا از طریق کشف. تبدل هم که پیدا کرده است، مثلاً وقتی می‌گوید نماز جمعه روز جمعه واجب است، معلوم نیست واقع عوض شده باشد، ممکن است واقع نیز همین را دیده است. فقط فرقش این است که در یک جا اجتهادی است و درجای دیگر پرده‌ها کنار رفته است و واقعیت را دیده است. این موجب نمی‌شود که بگوییم رأی وی را کنار بگذاریم. مگر اینکه شما مطمئن بشوید و بگویید که با دیدن واقع، رأی اجتهادی‌اش عوض شد. یعنی واقع خلاف رأی و نظر وی بود. اطلاقات می‌گوید رأیی که کشف می‌کند و حجیت دارد، ملاک عمل شما است. مگر اینکه خلافش را شما بفهمید.

اگر تبدل،‌به خلاف رأی باشد، شاید بگوییم که دیگر رأی اعتبار ندارد. ولی اگر تبدل به خلاف نباشد، نمی‌توانیم بگوییم رأی اعتباری ندارد. قطعاً این مطلب نیز برای ما که در این دنیا هستیم، بارز و پیدا نخواهد شد.

## تقریر وجه سوم

تقریر سوم این بود که دلیلی که ما را به مجتهد ارجاع می‌دهد، ارجاع به فتوای مجتهد می‌دهد. همان‌طور که بیان کردیم بین رأی و فتوا اختلافی وجود دارد. این دو من‌وجه بودند. فتوا، رأیی است که انشاء شده است و اعتبار و ابراز شده است.

ممکن است کسی کار اجتهادی را انجام داده است و در ذهنش به نتیجه‌ای رسیده است، این رأی است و فتوا نیست. فتوا با یک فضای درس و بحثی متفاوت است. افتا، با رأی درونی متفاوت است، حتی با رأیی که اظهار شده است (در جلسه درس، نقادی کرده است و نتیجه‌گیری کرده است) و نتیجه علمی است، متفاوت است.

فتوا امر انشائی است و قوامش به بقای شخص است.

### پاسخ اول به وجه سوم

درست است که فتوا با رأی تفاوت دارد. ولی به فتوای به اسم مصدری، همین‌که از شخص صادر شد، باقی است. حتی اگر شخص نباشد. در نتیجه فتوا نیز مثل رأی و دیدگاه و نظریه، یک بقای اعتباری دارد.

### پاسخ دوم به وجه سوم

درست است که فتوا با رأی از لحاظ معنایی متفاوت است و فتوا مؤونه‌ اضافه‌ای دارد. اما این پوسته است و موضوعیتی ندارد. چیزی که سیره عقلا می‌گوید، رأی مجتهد است. فتوا موضوعیتی ندارد. اگر هم در دلیل آمده باشد،‌ این پوسته است، کلمه فتوا مهم نیست، چیزی که اعتبار دارد، نظر کارشناسی شخص است. اگر آخرین نظر کارشناسی این باشد، اعتبار پیدا می‌کند.

در واقع گفته شده است ویژگی فتوا حالت طریقیت به آن نظریه دارد. لذا مهم نیست که صدق فتوا کند یا خیر. همان که نظر او صدق می‌کند، کافی است.

البته بگوییم، این فتوا باید نظر نهایی وی باشد. اگر فتوا به معنای ابراز رأی و نظر باشد، موضوعیت ندارد. اما اگر به معنای اینکه باید نظر نهایی تجویزی و نسخه نهایی او باشد، حتی اگر در مقام بحث گفته باشد یا در ذهن وی باشد (با استفاده از نشانه‌هایی فهمیده باشیم که این نظر آخر وی است)، البته به این صورت موضوعیت دارد. این بحث نکاتی دارد که فرصت نیست و بعدها بیان خواهیم کرد.